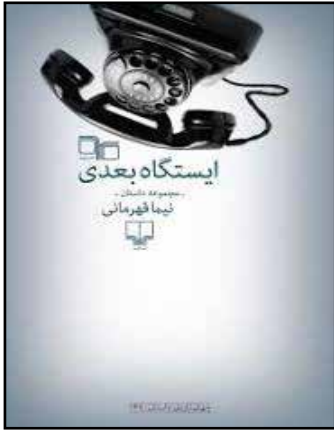


سفر نامه حاجی مهندس به تألیف علی حصوری که نشر چشمه آن را منتشر کرده است، نه مانند بیشتر سفرنامه‌ها داستان‌هایی هزار و یک شبی است که خواننده را شبی در بهشت خیالی و کنار معشوق آرام دهد، نه شهر فرنگ است که بیننده در آن به دنبال گمشده خویش و سیاحت در واشنگتن باشد. حاجی مهندس تنها در جست‌وجوی بهشتی است که زمانی زیر پای ایرانیان بوده است و اکنون از آن رانده شده دل به بهشت‌های دروغین داده‌اند. حاجی مهندس در جغرافیای تاریخی ایران «به دنبال کلاه در مسیر باد» تاخته و از خویشتن خویش گذشته و خوشبختانه توانسته است کلاه خویش را بیابد. تفاوت اساسی سفر نامه حاجی مهندس با دیگر سفر نامه‌ها این است که نویسنده با هدفی خاص و با توجه به تاریخ و فرهنگ ایران، تخصصی سفر کرده و در جست‌وجوی سرگذشت فرش ایرانی که همچون گذشته ایرانی نیست، گام برداشته است. نویسنده در جست‌وجوی تار و پود فرش و فرهنگ ایرانی می‌کوشد تا و پود فرهنگ را هنرمندانه به هم گره بزند؛ فرهنگی که رویه زوال استو فرشی که تار و پودش نخ‌نما شده است. حاجی مهندس کوشیده است ایرانیان را به بهشت واقعی‌شان که از آن رانده شده‌اند، هدایت کند تا دوباره روی این بهشت بیاسایند و با خطایی، خود را از آن محروم نکنند.



ایستگاه بعدی



مجموعه داستان «ایستگاه بعدی» نوشته نیما قهرمانی که انتشارات چشمه به چاپ رسانده است از ۱۰ داستان کوتاه تشکیل شده است به نام‌های: حافظه بلندمدت، آب، کوچه باریک رویه پنجره، در باز است، آقای سین، هزار تویی به وسعت یک شهر، تری، جی.بی، داستان مرد قصه‌های فراموش شده، تلفن؟! و نقطه کور که درون مایه‌هایی به هم پیوسته دارند. در داستان‌ها مؤلفه‌های جذابی چون ترس، گم شدن، شک و رازآلودگی تکرار می‌شوند، به نحوی که هر داستان در عین استقلال ساختاری و معنایی اتمسفر و درون مایه خود را از داستان‌های قبلی بازمی‌یابد یا در داستان‌های بعدی دنبال می‌کند. در اکثر داستان‌ها حضور یک غریبه گاه در هیأت مردی است حاضر در فیلم‌ها و عکس‌های شخصیت‌ها یا گاه مانند سایه‌ای آن‌ها را تعقیب می‌کند و ماجراهایی را برای‌شان رقم می‌زند که برای مخاطب تکان دهنده به نظر می‌رسد.

قهرمان‌های نیما قهرمانی به شدت ترس خورده‌اند و در اضطراب به سر می‌برند. تلاش دارند با استفاده از تالیسم شهر و زندگی خود بر این امر مرموز چیره شوند اما معمولاً ماجراطور دیگری برایشان رقم می‌خورد. داستان‌ها روایت و قصه دارند و نویسنده نشان داده که قصه‌گویی را خوب می‌داند و در هر کدام از این ۱۰ داستان می‌توان حلقه‌هایی یافت که در پایان با اتصال به هم می‌توانند زنجیره‌ای یکدست بسازند که دور وجود آدم‌های داستان پیچیده و مدام تنگ‌تر می‌شود. علاوه بر قصه محوری این داستان‌های به‌غایت کوتاه، نویسنده از روایت خطی بهره‌یز کرده و داستان را ب‌نگاه حادثه آغاز می‌کند با نثری جذاب خواننده را تا پایان به دنبال خود می‌کشد.

گفت‌وگو با خجسته کیهان، مترجم و معرف پل استر و نویسندگان دیگر در ایران

عشق و پایداری در ترجمه



افسانه فرقدان - روزنامه نگار

با داستان‌های کوتاه مارگریت یورسنار آغاز می‌کند که تا جایی که خودش پیگیر بوده هنوز چیزی از ایشان به فارسی ترجمه نشده است و بعدها چند داستان کوتاه از دینو بوزاتی، نویسنده ایتالیایی را از ترجمه فرانسه آن‌ها به فارسی ترجمه می‌کند.

خجسته کیهان ترجمه را وقتی در فرانسه دانشجوی بوده آغاز می‌کند و در آستانه بازگشتش به ایران در مجله مگزین لیتر، مجله تخصصی ادبی، مقاله مفصلی درباره پل استر به مناسبت انتشار سه گانه نیویورک و مصاحبه‌ای از او را می‌خواند. کتاب سه گانه نیویورک را می‌خواند و بلافاصله تصمیم می‌گیرد شهر شیشه‌ای اولین سه گانه پل استر را ترجمه کند. وقتی به ایران بازمی‌گردد ترجمه خود را در چمدانش داشته و به ناشر می‌دهد. بنابراین در سال ۱۳۸۰ برای اولین بار پل استر توسط خانم کیهان به ادبیات ایران معرفی می‌شود. شهر شیشه‌ای با استقبال خوانندگان ایرانی روبه‌رو می‌شود و بعد کشور آخرین‌ها را ترجمه می‌کند و به نشر افق می‌سپارد که آن هم با استقبال روبه‌رو می‌شود و به درخواست نشر افق پل استر را دیگر پل استر را هم ترجمه می‌کند و نشر افق با مذاکره با ناشر پل استر حق کی‌رایت کارهای پل استر را خریداری می‌کند و ترجمه کارهای او با همکاری نشر افق و خانم کیهان ادامه می‌یابد.

به خانم کیهان گفتیم که پل استر در مصاحبه سعید کمالی دهقان از ترجمه آثارش در ایران بسیار خوشحال بوده، خودش هم با پل استر ارتباطی داشته؟

«با پل استر که گفت‌وگو نکردم، اما از آن جایی که کتاب‌های ماریو بارگاس یوسا را هم ترجمه کرده‌ام، یک گفت‌وگوی تلفنی با یوسا داشتم. یوسا هم خیلی آدم عجیبی بود اما چون کارهایش با حق کی‌رایت در ایران منتشر نمی‌شود، نگران بودم که بگویم کتاب‌هایش در ایران ترجمه می‌شود و من خودم تعدادی از آن‌ها را ترجمه کردم. اما وقتی فهمید در ایران بسیار شناخته شده است، خیلی خوشحال شد».

برایم جالب بود که بدانم خانم کیهان از میان نویسندگانی که آثارشان را ترجمه کرده‌فوا کارهای کدام نویسنده را بیشتر از همه دوست دارد که بلافاصله و بدون مکث گفت:

«من یوسا را خیلی دوست دارم. البته کارهای اخیرش را نه چندان، اما کارهای اولیه‌اش به‌خصوص گفت‌وگو در کاتدرال را خیلی دوست

دارم که وقتی از خودش هم پرسیدم همین کتاب را بیشتر از همه دوست داشت».

خانم کیهان آثار نویسندگان بزرگی را ترجمه کرده که شاخص ترینش پل استر و ماریو بارگاس یوسا است و به سبک و فضای هر دو از زبان اصلی تسلط داشته، دلم می‌خواست بدانم ترجمه آثار کدام نویسنده برایش سخت‌تر بوده.

«یوسا نویسنده دشوار نویسی نیست، با این‌که از فرانسه ترجمه کردم. چون یوسا به اسپانیایی می‌نویسد و زبان اسپانیایی به زبان فرانسه نزدیک‌تر است، فکر کردم ترجمه فرانسه بهتر از ترجمه انگلیسی آن است. اما پل استر را از انگلیسی ترجمه کردم».

در جواب این‌که فانتزی و فضای پلیسی -جناایی پل استر چه قدر در زبان فارسی درآمده، گفت: «فقط می‌توانم بگویم که من بسیار به متن وفادارم و همیشه فکر می‌کنم اگر پل استر می‌خواست این رمان را به فارسی بنویسد چه‌طور می‌نوشت، بنابراین آنچه ترجمه کردم، درست آن چیزی است که در متن انگلیسی آمده و دریافت‌فوا دیگر به ذهن خواننده بستگی دارد. اما کشور آخرین‌ها به نظرم دقیقاً همان‌طور درآمده».

پرسشم این بود که خانم کیهان چه قدر به قول محمد قاضی به زبان مقصد یعنی فارسی تسلط دارد؟

«خوب، من آدمی هستم که به تجربه‌ام تکیه دارم و خیلی زیاد مطالعه می‌کنم به هر سه زبان و خیلی سعی کردم از دیگر مترجمان ایرانی یاد بگیرم و برخورد آن‌ها در موقعیت‌های مشابه را ببینم. وقتی کار ترجمه را شروع کردم، متن‌های کلاسیک فارسی را زیاد مطالعه کردم که هم این‌ها به من کمک کرده و بیشترین تأثیر را از شیو ترجمه و سبک عبدالله کوثری گرفتم. محمد

قاضی را از کودکی می‌شناختم و خیلی به کارهای او علاقه داشتم. اما یک بار به ترجمه‌ای از محمد قاضی برخوردم از نویسنده‌ای به نام مالا پارتو و اگر اشتباه نکنم اسم کتاب کودتا است. اما تصادفاً وقتی فرانسه بودم در کتابخانه کتاب می‌خواندم و این کتاب را دیدم و فهمیدم که مالا پارتو به‌سیار ساده می‌نویسد، اما نشر محمد قاضی بسیار فاخر بود. البته من این را از باب تعریف می‌گویم، اما من کاملاً به آنچه نویسنده پرداخت می‌کند، وفادارم».

خب، من در تهران دانشگاه تهران بعد از گرفتن لیسانس جامعه

اینکه من این همه زمان و دقت و تلاش را برای ترجمه یک کتاب بگذارم و بعد ناشری بیاید و به اسم دیگری دقیقاً آن را چاپ کند، عادلانه نیست و به گمانم نوعی دزدی است. هر کسی باید کاری را بکند که بلد است

شناسی دو سال فوق لیسانس شهرسازی خواندم و بعد از انقلاب برای دکترا به فرانسه رفتم. معادل کارشناسی ارشد را در فرانسه گرفتم، اما پایان‌نامه دکترا را ارائه ندادم و به رشته ادبیات انگلیسی در دانشگاه سوربن تغییر رشته دادم. آنجا به ما یاد می‌دادند که مترجم به متن وفادار بماند و درآوردن لحن و فضا خیلی مهم است. یادم است که در درس سبک‌شناسی انواع ترجمه را با متن اصلی مقایله و مقایسه می‌کردیم. به هر حال مسیر زندگی من بعد از انقلاب عوض شد. مهندسی خانم‌ها با چالش مواجه شده بود، اما من وارد کار ترجمه شدم، چون فکر می‌کردم کاری هست که من می‌توانم در ایران انجام دهم. البته خانم امامی و خانم لیلی گلستان از مترجمان زن در آن زمان بودند. الان خوشبختانه مترجمان جوان و زنان مترجم بیشتر شده».

از جریان آشفته این روزهای ترجمه در ایران پرسیدم که نگاهش به این اتفاقات که ترجمه از فارسی به فارسی زیاد شده، چیست.

«من خیلی درگیر این ترجمه‌ها نیستم. کارهای مترجمان صاحب‌نام را می‌خوانم. برخی ترجمه‌ها اصلاً قابل خواندن نیست. اما آثار مؤلفان و حتی جوان امروزی را می‌خوانم. این‌که با ایمیل من پیغام دادند که در

به این جریانات ندارم. فکر می‌کنم ما این همه وقت و پول و کاغذ صرف می‌کنیم، باید سه کارهای جدید بپردازیم. مثلاً من الان دارم رمانی را ترجمه می‌کنم که یکی از بهترین کارهای ترجمه من است از یک نویسنده انگلیسی به اسم آیریس مرداک که در اروپا بسیار مشهور است، اما اثری از او در ایران ترجمه نشده. این کتاب بی‌نظیر و بسیار عمیق، به وضعیت طبقات اجتماعی می‌پردازد و روانشناختی و بسیار پرکشش است که خودم هم نمی‌توانم آن را زمین بگذارم. حالا این که من این همه زمان و دقت و تلاش را برای ترجمه این کتاب بگذارم و بعد ناشری بیاید و به اسم دیگری دقیقاً این را چاپ کند، عادلانه نیست و به گمانم نوعی دزدی است. هر کسی باید کاری را بکند که بلد است. من نمی‌نویسم، چون مترجم نباید نویسنده باشد و نویسنده هم اغلب نمی‌تواند مترجم خوبی شود».

خانم کیهان را بیشتر با نام پل استر می‌شناسند، می‌خواستم بدانم خودش هم این‌طور فکر می‌کند؟ «خوب من از پل استر بیشتر از همه ترجمه کردم. سه کتاب هم از یوسا ترجمه کردم. از ویرجینیا وولف ترجمه کردم و در ترجمه‌ها به مرد بودن یا زن بودن نویسنده نگاه نمی‌کنم. الان خیلی به آیریس مرداک علاقمند شدم و سعی می‌کنم بیشتر از او ترجمه کنم و به مخاطبان ایرانی معرفی کردم. اما مهم‌برای من این است که خواننده‌ها از ترجمه‌های من لذت ببرند و با این ترجمه‌ها به ادبیات علاقمند شوند. از کودکی که کتاب می‌خواندم، به ذبیح الله منصوری علاقه داشتم و ایده‌آلم این بود که شبیه او بنویسم. کسی تشویقم نکرد، اما آزاد بودم که هر چه می‌خواستم بخوانم. از همان آغاز مسخ کافکا و داستایوفسکی که نویسنده محبوبم است را می‌خواندم. مهم این نیست که مرا به چه عنوانی می‌شناسند، حتی مهم نیست که مرا بشناسد و اسم مرا بدانند. فقط برایم مهم این است که مخاطبان ایرانی با این ترجمه‌ها به ادبیات علاقمند شوند و دید و نگاهشان نسبت به جهان تغییر کند.

گفت‌وگو با یوسا برای خودم اتفاق جالبی بود که در مجله سینما و ادبیات که آن زمان من با آن‌ها همکاری می‌کردم چاپ شد. مجله قرار بود مصاحبه‌هایی را چاپ کند و از هر کسی ایده‌ای خواست و من بدون معطلی گفتم؛ یوسا، چون علاقه زیادی به یوسا دارم.

بنابراین من به ناشر یوسا نامه‌ای با پست فرستادم و تقاضای مصاحبه با یوسا را کردم و در نامه نوشتم طرفدار شما هستم و از مترجم کتاب‌های او بودن حرفی نزد. مدت‌ها گذشت تا این‌که با ایمیل من پیغام دادند که در

من در حال ترجمه کتابی از یک نویسنده انگلیسی به نام آیریس مرداک هستم که در اروپا بسیار مشهور است اما اثری از او در ایران ترجمه نشده. این کتاب بی‌نظیر و بسیار عمیق، به وضعیت طبقات اجتماعی می‌پردازد و روانشناختی و بسیار پرکشش است

فلان تاریخ و ساعت می‌توانید با یوسا گفت‌وگو کنید. خیلی خوشحال بودم و از هیجان شب تا صبح را خوابیدم. یوسا انگلیسی و فرانسه را عالی می‌داند. اول تصمیم داشتم فرانسه صحبت کنم، چون به زبان اسپانیایی نزدیک‌تر است. وقتی تماس گرفتم همسرش گوشه‌ای را داشت که برخورد چندان خوبی نداشت. بعد که گوشه‌ای را به یوسا داد، دیدم صدا و نوع حرف زدن او به اندازه چهره‌اش جذاب است. بسیار فروتن بود. اصلاً باور نمی‌کردم این قدر ساده و صمیمی باشد. برایم تعریف کرد که از ۵ صبح بیدار می‌شود و به اتفاق همسرش پیاده‌روی می‌کند و بعد از صبحانه می‌خورد و عصرها معمولاً می‌خواند و نوشته‌ها را ادیت می‌کند. یوسا در یک خانه قرن هفدهمی در مادرید زندگی می‌کرد و کتاب گفت‌وگو در کاتدرال را بیشتر از دیگر آثارش دوست داشت».

درباره این‌که زن بودن چه تأثیری در کار ترجمه خانم کیهان داشته، با هم حرف زدیم که گفت همسرش بسیار مشوقش بوده و او را همراهی کرده و هر جور توانسته به او کمک کرده و گفت:

«البته چندان فرصت ندارد ترجمه‌های من را بخواند اما مشوق من است. من روزی دو ساعت بیشتر کار نمی‌کنم اما به همان سرعتی که می‌خوانم، می‌نویسم.

پسر و نوهام هم بسیار احساس خوبی به حرفه من دارند و خیلی مغترند به حرفه من. من کمتر در مراسم و محفل‌ها شرکت می‌کنم و بیشتر مطالعه می‌کنم. الان از این‌که ترجمه بی‌ضابطه شده و ترجمه‌های نازلی به بازار می‌آید و خواننده بی‌اطلاع با خواندن چنین ترجمه‌هایی از ادبیات و کتاب خواندن دور می‌شود، ناراحت هستم. ناشر و مترجم نباید فقط به فکر درآمد باشند و باید به این حرفه احترام بگذارند. ترجمه نیاز به عشق و پایداری دارد، مترجم باید با مترجمان دیگر ارتباط بگیرد و از آن‌ها یاد بگیرد. اما الان دیگر نگاهم به داستان نویسان مطرح اروپا معطوف شده و دیگران اگر بخواهند خوب می‌توانند از پل استر ترجمه کنند».

